



دانشکده اقتصاد و علوم اجتماعی

گروه علوم اجتماعی

پایان نامه کارشناسی ارشد
بررسی مفهوم خودکامگی در شعر پنج شاعر نوپرداز عصر پهلوی

نگارش:

محمد حسین دلال رحمانی

استاد راهنما:

دکتر عبدالرضا نواح

استاد مشاور:

دکتر علی حسین حسین زاده

دکتر منوچهر تشکری

تابستان ۱۳۸۸

نام خانوادگی: دلال رحمانی	نام: محمد حسین
عنوان پایان نامه: بررسی مفهوم خودکامگی در شعر پنج شاعر نو پرداز معاصر	
استاد راهنما: عبدالرضا نواح	مشاور ۱: علیحسین حسین زاده
مشاور ۲: منوچهر تشکری	
درجه تحصیلی: کارشناسی ارشد	رشته: علوم اجتماعی
گرایش: جامعه شناسی	
محل تحصیل(دانشگاه): دانشگاه شهید چمران اهواز	
دانشکده: اقتصاد و علوم اجتماعی	
تاریخ دفاع: ۱۳۸۸/۶/۲۴	تعداد صفحات: ۲۵۶
مفاهیم کلیدی: خودکامگی(استبداد)، دموکراسی، فاصله، فاصله زدایی، باز تولید، شعر.	
<p>چکیده:</p> <p>رساله‌ی حاضر با هدف بررسی مفهوم خودکامگی در شعر پنج شاعر معاصر انجام گرفته است. چارچوب نظری این تحقیق از دو بخش تشکیل شده است: بخش نخست از نظریه‌ی ساخت یابی آنتونی گیدنز بهره برده و بخش دوم مبتنی بر نظریات کارل مانهایم است. تعاریف مفاهیم نیز از خلال منظر نظری مانهایم اخذ شده است. روش این تحقیق مبتنی بر رهیافت هرمنوتیک فلسفی گادامر است.</p> <p>یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد شعر مشروطه با تغییر منابع و خصایص ساختاری مورد استعمال کنشگران ادبی، دستاورد شعری دموکراتیک تری نسبت به تاریخ کهن ادب فارسی داشته است. نیما نیز در دوران آزادی‌های پس از مشروطه، اشعار دموکراتیک تری نسبت به دوران استبداد رضا شاه سروده است. اشعار او در دوران رضا شاه از نظر شاخص‌های مورد نظر این تحقیق به وضوح خصایص غیر دموکراتیک نشان می‌دهند. شاملو و اخوان ثالث تا پیش از ۱۳۳۲ اشعاری دموکراتیک تری سروده‌اند. آن‌ها پس از کودتای ۲۸ مرداد و سپس افزایش قدرت شاه در دهه‌ی چهل اشعاری غیر دموکراتیک تر ارائه کرده‌اند. فروغ فرخزاد نیز تا پیش از دهه‌ی چهل اشعاری به مراتب دموکراتیک تر از روزگار بعد سروده است. این میان سهراب سپهری به دلیل تمایلاتعرفانی اش تاثیر کمتری از فضای سیاسی اجتماعی اطراف خویش گرفته است. با این حال شعر او خصایص دموکراتیک چندانی ندارد.</p> <p>بر این اساس نظام استبدادی در دوران اوج خویش(۱۳۵۶-۱۳۴۲ و ۱۳۰۸-۱۳۲۰) توانسته است با تاثیرگذاری بر زندگی روزمره‌ی شاعران، خصایص ساختاری خود را در شعر شاعران مورد بررسی باز تولید کند.</p>	

تقديم به:

عبدالعلی دلال رحمانی

و

اشرف مظفر

تقدیر و تشکر:

این تحقیق مدیون افراد بسیاری است. ابتدا دکتر عبدالرضا نواح که استاد راهنمای این اثر بودند و سپس دکتر علی حسین حسین زاده و دکتر منوچهر تشکری که اساتید مشاور این تحقیق بودند. این میان وظیفه‌ی خود می‌دانم که از دکتر فرهنگ ارشاد که زحمت مطالعه‌ی بیش از نیمی از این نوشتار را کشیدند و نکات بسیار سودمندی را متذکر گردیدند، تشکر نمایم. علاوه بر این از خانم طیبه پورمند به دلیل حمایت‌های بی دریغش سپاسگذارم. او در تهیه‌ی بخش ششم از فصل چهارم نقشی انکار ناشدنی داشته است. علاوه بر این، مدیون بسیاری از دوستانی هستم که به خواندن متن حاضر پرداختند و نکات ظریفی را گوشزد کردند. این میان از حجت محسنی حقیقی، هدایت نصیری، آرش حیدری و اعضای خانه‌ی تلاشگران مهر و ماه تشکر می‌کنم. بی شک هیچ تلاش تحقیقی بدون حمایت‌های جانبی اعضای خانواده ممکن نیست؛ از این رو این نوشتار به پدر و مادرم تقدیم شده است. در انتها مایلیم از تشویق‌ها و حمایت‌های خواهرانم یاد کرده و بدین وسیله مراتب قدردانی خود را ابراز دارم. این اثر چنان چه دارای نکات قابل ذکری باشد حاصل حمایت‌ها و راهنمایی‌های مذکور است. با این حال مسئولیت هر ایراد یا اشکالی مستقیماً بر عهده‌ی نگارنده است.

فهرست

۷.....	فصل اول : کلیات
ط	۱-.....
۸.....	رح مساله.....
	۲-.....
۸.....	ضرورت و اولویت تحقیق.....
پ	۳-.....
۹.....	ریش های تحقیق.....
ا	۴-.....
۹.....	اهداف تحقیق.....
۱۱.....	فصل دوم : چارچوب نظری و روشی.....
۱۲.....	۱- چارچوب نظری.....
۱۳.....	۱-۱- نظریه‌ی ساخت یابی.....
۱۶.....	۱-۲- فاصله زدایی.....
۳۴.....	۱-۳- تعاریف مفهومی.....
۳۶.....	۲- چارچوب روشی.....
۳۷.....	هرمنوتیک فلسفی.....
۴۴.....	فصل سوم: ادبیات تحقیق (تاریخ اثرگذار).....
۵۲.....	فصل چهارم: یافته‌های تحقیق (بررسی متون ادبی).....
۵۴.....	۱- بررسی ادبیات مشروطه.....
۸۳.....	۲- بررسی شعر علی اسفندیاری (نیما یوشیج).....
۸۴.....	درآمد.....
۸۵.....	۲-۱- فردیت و شیئیت.....
۱۰۹.....	۲-۲- عشق.....
۱۱۷.....	۲-۳- بدن.....
۱۲۰.....	۲-۴- شک.....
۱۲۳.....	۲-۵- لحن و زبان.....
۱۲۶.....	جمع بندی.....
۱۲۷.....	۳- بررسی شعر احمد شاملو (ا. بامداد).....
۱۲۸.....	درآمد.....

۱۲۸.....	۳-۱- فردیت و شیئیت.....
۱۴۱.....	۳-۲- عشق.....
۱۵۰.....	۳-۳- بدن.....
۱۵۷.....	۳-۴- شک.....
۱۶۸.....	۳-۵- لحن و زبان.....
۱۷۳.....	جمع بندی.....
۱۷۴.....	۴- بررسی شعر مهدی اخوان ثالث (م. امید).....
۱۷۵.....	درآمد.....
۱۷۶.....	۴-۱- فردیت و شیئیت.....
۱۸۰.....	۴-۲- عشق.....
۱۸۲.....	۴-۳- بدن.....
۱۸۳.....	۴-۴- شک.....
۱۸۴.....	۴-۵- لحن و زبان.....
۱۸۵.....	جمع بندی.....
۱۸۶.....	۵- بررسی شعر فروغ فرخزاد.....
۱۸۷.....	درآمد.....
۱۸۸.....	۵-۱- فردیت و شیئیت.....
۲۰۱.....	۵-۲- عشق.....
۲۰۷.....	۵-۳- بدن.....
۲۱۲.....	۵-۴- شک.....
۲۱۷.....	۵-۵- لحن و زبان.....
۲۲۱.....	جمع بندی.....
۲۲۲.....	۶- بررسی شعر سهراب سپهری.....
۲۲۳.....	درآمد.....
۲۲۴.....	۶-۱- فردیت و شیئیت.....
۲۳۱.....	۶-۲- عشق.....
۲۳۴.....	۶-۳- بدن.....
۲۳۶.....	۶-۴- شک.....
۲۳۷.....	۶-۵- لحن و زبان.....
۲۳۷.....	جمع بندی.....

۲۳۹.....	فصل پنجم: نتیجه گیری.....
۲۵۲.....	منابع.....

مرا مقرر است که امروز که من این تالیف می‌کنم... بزرگان اند که اگر به راندن مشغول گردند، تیر بر نشانه زنند و به مردمان نمایند که ایشان سواران اند و من پیاده... و چنان واجب کندی که ایشان بنوشتندی... ولکن... دولت، ایشان را مشغول کرده است... پس من این کار را پیش گرفتم؛ که اگر توقف کردم، منتظر آن‌که تا ایشان بدین شغل پردازند، بودی که نپرداختندی، و چون روزگار دراز برآمدی این از چشم و دل مردمان دور ماندی.

ابوالفضل بیهقی

فصل اول: کلیات

۱- طرح مساله:

از همان هنگام که مشروطیت ایرانی جوانمرگ شد و شیرینی ناچیده اش به تلخی گرایید؛ معلوم شد که ناخدای استبداد، ماهرتر از آن است که با توفانی به زانو در آید و در اعماق دریای تاریخ، خاموش شود. چندی بعد، آن هنگام که دولت رضاخانی، تاوان حرکت بر علیه مناسبات جهانی را پس می‌داد؛ فرصتی دیگر برای آزادی خواهان ایرانی فراهم شد تا راه تکرار را بر خطر بر بندند و از ظهور مستبدی دیگر جلوگیری کنند. اما این بار نیز روشنفکر ایرانی، راه به جایی نبرد و در نهایت با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و سپس سقوط دولت امینی و بازگشت روال به همان دوران پیش از مشروطه، به خاموشی گرایید.

این میان، آزادی تنها چون آذرخشی بود که گاه‌گاه، سیاهی شب را می‌شکافت و اگر نه همه، لاقلاً بخشی از پلیدی استبداد را عریان می‌کرد. این درخشش، اگر چه زودگذر بود، اما به وضوح در یادها و خاطرها می‌ماند و تا طلوعی دیگر، در لابه لای دفترهای شعر و اندیشه، پنهان می‌شد. اما آیا این عرصه - عرصه‌ی شعر و اندیشه - خالی از رقیب حاضر در میدان سیاست بود؟ آیا بساط سالها استبداد و خودکامگی، خود را به عرصه هنر و اندیشه نکشاند بود؟

به بیان داریوش آشوری، "هر زبان، بیانگر جهان تجربی است و خود از همان جهان است و تجربه-های ممکن در آن... دایره ای است که در درون خود، آن افقی از هستی را که بر یک جماعت تاریخ‌مند انسانی، پدیدار می‌شود، فرو می‌گیرد و سرانجام، در بر گیرنده‌ی تمامی رویدادها و اشیا و تمامی نسبت‌های کمیته و کیفیته و تمامی معناها و ارزش‌هایی است که در این یا آن جهان تجربی رخ می‌نماید و در درون آن است که انسان خود را در جهانی به هم پیوسته و معنادار می‌یابد." (آشوری ۱۳۸۴: ۱۶) بر این اساس زبان هر ملت، متأثر از شرایط تاریخی اوست. هم از این رو ادبیات هر ملت نیز بر تجارب زیسته‌ی آن تکیه دارد. اما آیا این تکیه‌گاه توان تحمیل خصایص خاص خود را به عرصه‌ی ادبیات و بالاخص شعر که "مهمترین و عالی‌ترین رسانه‌ی فرهنگی و هنری ماست" (همان، ۹۰)، ندارد؟

بر این اساس، شعر فارسی از آستانه‌ی مشروطه، از سویی ذیل فشار فرهنگ غیردموکراتیک سنتی و از سوی دیگر در مقابل عناصر دموکراتیک دنیای جدید قرار گرفت. میزان و چگونگی تاثیرپذیری

شعر چند تن از بزرگترین شاعران معاصر (نیما، شاملو، اخوان ثالث، فرخزاد، سپهری) از این شرایط، مساله‌ای است که این تحقیق به آن خواهد پرداخت.

۲- ضرورت و اولویت تحقیق:

چنین تحقیقی، لزوماً در حوزه‌ی جامعه‌شناسی ادبیات قرار می‌گیرد. این رشته، نور چشمی جامعه‌شناسی رسمی نیست (لوونتا، ۱۳۸۶: ۷۱) و کمتر مورد توجه قرار گرفته است. از سوی دیگر، چنین نگرشی به ادبیات فارسی، تازه است. گرچه کمابیش، تحقیقات جامعه‌شناختی در زمینه محتوای اشعار فارسی صورت گرفته، اما کمتر کسی به مساله استبداد و چگونگی حضور احتمالی آن در شعر فارسی پرداخته است.^۱ بر این اساس کمبود آثار تحقیقی در این حوزه بسیار بارز است.^۲ از سوی دیگر، پرداختن به خصایص فرهنگی استبداد و نشان دادن آن‌ها در میدان شعر، می‌تواند تلاشی روشنگرانه در سرزمینی باشد که تلاش برای رسیدن به دموکراسی را بیش از صد سال است که آغاز کرده است. بر این اساس، این تحقیق، امیدوار است تا گوشه‌ای از این میدان خالی را پر کند.

در این میان انتخاب پنج شاعر مذکور از آن رو صورت گرفته است که آنان هر یک قله‌ای از شعر معاصر هستند و پیروان بسیاری را در پی خود پدید آورده‌اند. کمتر شاعر نوپردازی می‌توان یافت که به نحوی از این پنج تن متأثر نباشد. از این رو عموماً این پنج شاعر را به عنوان قله شعر معاصر می‌شناسند. به همین دلیل تحقیق حاضر تلاش خود را مصروف بررسی شعر ایشان کرده است.

۳- پرسش‌های تحقیق:

- خ - صیغه یا خصایص ساختاری نظام‌های خودکامه (استبدادی) کدام است؟
- خ - صیغه یا خصایص ساختاری نظام خودکامه (استبدادی) چگونه در شعر نمایان می‌شوند؟
- خ - صیغه یا خصایص ساختاری نظام خودکامه (استبدادی) در شعر نیما یوشیج چگونه است؟
- خ - صیغه یا خصایص ساختاری نظام خودکامه (استبدادی) در شعر احمد شاملو چگونه است؟
- خ - صیغه یا خصایص ساختاری نظام خودکامه (استبدادی) در شعر فروغ فرخزاد چگونه است؟

۱ - محمد مختاری صرفاً یک استثناست.

۲- در مورد ارزش و اهمیت تحقیقات صورت گرفته در این زمینه می‌توان به فصل سوم مراجعه کرد.

- خ - صیصه یا خصایص ساختاری نظام خودکامه (استبدادی) در شعر اخوان ثالث چگونه است؟
- خ - صیصه یا خصایص ساختاری نظام خودکامه (استبدادی) در شعر سهراب سپهری چگونه است؟
- د - ر صورت حضور خصایص ساختاری نظام خودکامه (استبدادی) در شعر هریک از شعرای مذکور، علت آن کدام است؟

۴- اهداف تحقیق:

- ه -۴-۱ - هدف کلی:
- بررسی مفهوم خودکامگی در شعر پنج شاعر عصر پهلوی (نیمایوشیج، احمد شاملو، فروغ فرخزاد، مهدی اخوان ثالث، سهراب سپهری)
- ا -۴-۲ - اهداف جزئی:
- ب - بررسی خصیصه یا خصایص ساختاری نظام‌های خودکامه (استبدادی)
- ب - بررسی چگونگی نمایان شدن خصیصه یا خصایص ساختاری نظام خودکامه (استبدادی) در شعر
- ب - بررسی خصیصه یا خصایص ساختاری نظام خودکامه (استبدادی) در شعر نیما یوشیج
- ب - بررسی خصیصه یا خصایص ساختاری نظام خودکامه (استبدادی) در شعر احمد شاملو
- ب - بررسی خصیصه یا خصایص ساختاری نظام خودکامه (استبدادی) در شعر فروغ فرخزاد
- ب - بررسی خصیصه یا خصایص ساختاری نظام خودکامه (استبدادی) در شعر اخوان ثالث
- ب - بررسی خصیصه یا خصایص ساختاری نظام خودکامه (استبدادی) در شعر سهراب سپهری

؛

ررسی علت حضور خصایص ساختاری نظام خودکامه (استبدادی)، در شعر هریک از
شعرای مذکور، در صورت وجود.

فصل دوم:
چارچوب نظری و روشی

بخش اول:

چارچوب نظری

۱-۱- نظریه‌ی ساخت‌یابی:

ساخت‌یابی^۱ اصطلاحی است که آنتونی گیدنز، برای اشاره به نظریه خویش به کار برده است. این اصطلاح اشاره به دیدگاه نظری ویژه‌ای دارد که در تلاش برای بررسی اعمال اجتماعی سامان یافته در زمان و مکان، از سطح تأکید بر کنشگر فردی و همچنین ساختار اجتماعی فراتر رفته، توجه خود را به ترکیب آن دو معطوف می‌دارد. از منظر ساخت‌یابی، اعمال اجتماعی متداول

۱- Structuration

و تکرارشونده، واحد اساسی تحلیل هستند (گیدنز، ۱۳۸۳: ۱۹).^۱ در هر عمل اجتماعی، شرکت کنندگان از طریق استفاده از منابع^۲ و قواعد^۳ ساختاری به بازتولید ساختی اقدام می‌کنند که پیشتر امکان کنش را برای ایشان مهیا کرده است. گیدنز "ساخت" را در اشاره به "خواص ساختاری"^۴ به کار می‌برد؛ خواص ساختاری‌ای که فراهم آورنده "قیود" زمان و مکان در نظام اجتماعی است. استدلال او این است که خواص مذکور را می‌توان به مثابه قواعد و منابعی درک کرد که به صورت بازگشتی در بازتولید نظام‌های اجتماعی مستترند (گیدنز، ۱۳۸۳: ۱۶۵). بنابراین ساخت‌ها را نباید تنها به مثابه اموری محدودکننده در نظر گرفت (همان: ۱۷۳). چون ساخت علاوه بر بازدارندگی، توانبخش نیز هست. (همان: ۱۷۴) به نظر گیدنز، جامعه‌شناسی معمولاً ساخت را نوعی ویژگی مقیدکننده یا تعیین کننده حیات اجتماعی می‌داند، اما در واقع ساخت، خاصیت چاره‌سازی نیز دارد. در این جا شباهت میان زبان و ساخت راهگشاست: همانطور که زبان، آنچه را که ما می‌توانیم بگوییم محدود می‌کند، این امکان را نیز فراهم می‌سازد که چیزی بگوییم. (کرایب، ۱۳۸۵: ۱۴۳) گیدنز این ویژگی را دوگانگی ساخت^۵ می‌نامد.

نکته دیگر در این منظر، وجه حضور و غیاب ساخت است. بر این اساس، ساخت‌ها هم چون زبان بر محور جانمایی، به صورت مجموعه‌ای از تفاوت‌های غایب وجود دارند و به لحاظ زمانی فقط در مصادیق انضمامی و لحظات وجودی سازنده نظام اجتماعی، حضور می‌یابند (گیدنز، ۱۳۸۴: ۷۲). به بیان ساده‌تر، ساخت به مثابه ویژگی‌های نهادی شده (خواص ساختاری)ی جوامع، تنها در لحظه‌ی استفاده‌ی کنشگران از خواص و منابع ساختاری حضور دارد و در این آنیت تاریخی است که نمایان می‌شود (گیدنز، ۱۳۸۳: ۱۷۹). ساخت، نه به مثابه امری بیرونی و الزام‌آور، که همچون چیزی در درون فرد، قابل بررسی است. ساخت، دارای وجود مجازی در سیاق‌های فکر و ردپاهای حافظه است. (اسمیت، ۱۳۸۳: ۲۲۹) به نظر گیدنز ساخت، عبارت از قواعد و منابع (دانش‌ها، مهارت‌ها، توانش عملی و خلاصه آن چیزی که ممکن است تحت عنوان فرهنگ بشناسیم) است که از طریق اجتماعی شدن اخذ می‌شود. (همان: ۲۲۹) در واقع عاملیت^۶ وابسته به آگاه بودن از میراث گذشته در زمینه شیوه‌ها و مجاری انجام امور است (پارکر، ۱۳۸۶: ۱۰۰). ساخت‌ها حاصل و برآیند عاملیت‌اند، زیرا استفاده از آن‌ها آثار و عوارض تکرارشونده در پی دارد. تکرارشوندگی مرتبط با عاملیت، لازمه‌ی منطقی "بهره‌گیری" و استفاده از واقعیات امکانی یا "حضور داشتن" است.

۱ - این مطلب از مقدمه‌ی فیلیپ کسل بر کتاب، اخذ شده است.

۳- Resources

۴- Rules

۴ - structural property

۵- Duality of structure

۶- Agency

ساخت‌ها به مثابه امکانات بالقوه‌ی باقی مانده از گذشته، به سبب استفاده و مورد بهره‌برداری قرار گرفتن در زمان حاضر، حفظ می‌شوند. عمل و اقدام، ضرورتاً متضمن فعال شدن گذشته‌ی عاملان در زمان حال است. اما تکرار شونده‌ی، هیچ گونه ضمانت منطقی را برای "تداوم آتی" ساخت‌ها در بر ندارد. (همان) بر این اساس، ساخت‌ها با کنش کنشگران اجتماعی، تولید و بازتولید می‌شوند اما از نظر گیدنز این فرآیند، وجه مکانیکی ندارد. برای توضیح این امر، او آگاهی کنشگران را به سه سطح تفکیک می‌کند:

۱ - آگاهی گفتمانی^۱ که مشتمل بر مجموعه چیزهایی است که کنشگر قادر است در قالب جملات ابراز کند.

۲ - آگاهی عملی^۲ که عبارت است از آگاهی‌ای که ممکن است به سطح عمل برسد و می‌تواند شامل توانایی‌های کنشگر [که امکان دارد به سطح گفتمانی وارد نشود] و عکس‌العمل براساس کنش‌ها و توصیف‌ها، کنترل و محاسبه‌ی عقلانی کنش دیگران شود.

۳ - ناخودآگاه^۳. (ارمکی، ۲۸۹:۱۳۸۱)

کنشگر در هنگام کنش عمومی خویش، در حال استفاده از آگاهی عملی است. زندگی اجتماعی همراه با دلبستگی عمیقی به خصلت روالمند^۴ آن است. لذا زندگی اجتماعی همواره وجهی از محافظه کاری را به همراه خواهد داشت. این خصلت روالمند، بیانگر دلیل تکرار مداوم امور مکرر است. هیچ کنشگری - حتی روشن‌فکرترین و فکورترین آن‌ها - در تمام لحظات کنش به دلایل و عوامل کنش خود نمی‌اندیشد. اما این به آن معنا نیست که کنشگر اطلاعی از شرایط کنش خود ندارد. او چنانچه مورد پرسش قرار گیرد می‌تواند دلایلی را برای کنش خویش بیان کند و احیاناً پای اهداف متعددی را به میان آورد. این که آیا حق با اوست یا خیر مسأله‌ای دیگر است؛ اما این مطلب، به وضوح، بیانگر آگاهی ضمنی کنشگر به هنگام کنش است. بر این اساس، کنشگر به هنگام کنش، دارای اهداف مشخصی است که کنش را در جهت آن‌ها شکل می‌دهد. اما هر کنش احیاناً به نتایجی دیگر نیز منتهی می‌شود که از ابتدا در نظر کنشگر نبوده است. این نتایج ناخواسته، بازتولید همان قواعد و منابع ساختاری است که از ابتدا در نظر کنشگر قرار نداشته، اما اکنون محقق شده است.

به زبان گیدنز، در این جا پیامدهای غیرعمدی کنش به صورت چرخه‌ی بازخورد غیرتأملی (حلقه-های علی) موجب شکل‌گیری شرایط شناخته شده‌ی کنش بعدی می‌شوند. برای تبیین چرایی

۱- Discursive consciousness

۲- practical consciousness

۳- unconsciousness. آزاد ارمکی این اصطلاح را "آگاهی پراکنده" ترجمه کرده است که در اینجا ترجمه‌ی حسن چاوشیان جایگزین ترجمه ایشان شد.

۴- routinised

وقوع این بازخوردها کافی نیست فقط روابط کارکردی را به تنهایی مطالعه کنیم. پس چگونه است که چرخه‌های پیامدهای غیرعمدی، بازخوردی در جهت پیشبرد بازتولید اجتماعی، در طول دوره-های زمانی طولانی دارند؟ تحلیل این امر به طور کلی، چندان دشوار نیست. فعالیت‌های تکراری، که در زمینه‌ای زمانی و مکانی جای گرفته‌اند، دارای پیامدهای با قاعده‌ای برای متن‌ها یا زمینه-های زمانی-مکانی کم و بیش "دوردست" هستند که از جانب کسانی که درگیر این فعالیت‌ها می‌باشند منظور نشده‌اند. آنچه در این متن‌ها یا زمینه‌های دوم رخ می‌دهد، بر شرایط بعدی کنش در متن یا زمینه اول، مستقیم یا غیرمستقیم، اثر می‌گذارد. برای درک آنچه در جریان است هیچ متغیر تبیینی لازم نیست؛ به جز متغیرهایی که چرایی تحریک افراد را برای انجام دادن اعمال اجتماعی با قاعده‌ای در طول زمان و مکان، تبیین می‌کنند و نشان می‌دهند که چه پیامدهایی به دنبال می‌آید. پیامدهای غیرعمدی معمولاً همچون "محصول فرعی" رفتار با قاعده‌ای "توزیع می‌شوند" که از جانب شرکت کنندگان در این رفتار به صورت تأملی تداوم می‌یابد. (گیدنز، ۱۳۸۳:۱۴۳) بنابراین تولید یا بنا ساختن جامعه، کار ماهرانه‌ای است که اعضای جامعه انجام می‌دهند؛ اما این کار، تحت شرایطی انجام می‌گیرد که نه کاملاً عمدی است و نه کاملاً از جانب آن‌ها درک می‌شود (همان).

اکنون اشاره‌ای به مفهوم "مدارهای بازتولید" در نظریه‌ی ساخت یابی لازم به نظر می‌رسد. منظور گیدنز از مدارهای بازتولید "مسیرها"ی نسبتاً به روشنی تعریف شده، فرایندهایی است که بر منابع خود، اثر بازخوردی دارند؛ صرف‌نظر از این که چنین، بازخوردی تحت نظارت تأملی عاملان در موقعیت‌های اجتماعی خاص هست یا نه. (همان: ۱۸۸) بر این اساس، مشخص کردن چنین مسیرهایی به وجه تبیین‌کنندگی علل بازتولید ساخت، مربوط است. مدارهای بازتولید مشخص می‌کنند که چگونه کنش‌کنشگر فردی به بازتولید منابع و قواعدی منجر می‌شود که پیشتر مورد استفاده قرار گرفته بوده است. بر این اساس، بررسی مدارهای بازتولید را باید بخشی از تحلیل کردار استراتژیک به حساب آورد. توضیح آن که طبق نظریه ساخت‌یابی، در پژوهش‌های جامعه شناختی دو نوع تعلیق روش شناختی امکان‌پذیر است: در نوع اول که تحلیل نهادی خوانده می‌شود، خواص ساختاری به مثابه ویژگی‌های دائم بازتولید شده‌ی نظام‌های اجتماعی بررسی می‌شوند. در نوع دوم که تحلیل کردار استراتژیک خوانده می‌شود، کانون توجه، شیوه‌هایی است که طی آن‌ها کنشگران از خواص ساختاری بهره می‌گیرند تا روابط اجتماعی را بنا کنند (همان: ۲۲۱) تحلیل کردار استراتژیک به معنای اولویت دادن به آگاهی گفتمانی و عملی و هم چنین استراتژی-های کنترل در داخل حد و مرزهای تعریف شده‌ی زمینه‌های اجتماعی است. (همان) پرسش‌های این تحقیق که در بخش کلیات آمد براساس همین تفکیک روش شناختی طرح گردیده‌اند. بنابراین

به جز پرسش‌هایی که در حوزه‌ی تحلیل استراتژیک قرار دارد، مابقی پرسش‌ها در حوزه‌ی تحلیل نهادی قرار می‌گیرند.

۲-۱- فاصله‌ی زدایی

در اول سپتامبر ۱۸۶۱، سوارکار مرموزی خیابان نوسکی سن پترزبورگ را طی کرد و پیش از آن که ناپدید شود، اعلامیه‌هایی را در اطراف خود پخش کرد: "ما نه به تزار نیاز داریم، نه به امپراتور، یا امیری اسطوره‌ای یا [جامه‌های اشرافی] ارغوانی که صرفاً پوششی است بر بی‌لیاقتی ارثی. ما می‌خواهیم انسانی ساده پیشوایمان باشد، مردی زمینی که زندگی مردم را درک کند و از سوی مردم برگزیده شده باشد. ما به رهبری منتخب نیاز داریم، نه امپراتوری که تظہیر و تبرک یافته است." (برمن، ۱۳۸۶: ۲۶۱)^۱ این اعلامیه بیانگر نگرشی جدید برای تبیین مشروعیت سیاسی بود. نگرشی که حاکمی معمولی را به پادشاهی مقدس، ترجیح می‌داد و از حق مردم معمولی در انتخاب حاکم، سخن می‌گفت. اما چنین نگرشی از کجا پدید آمده بود و بر چه اصولی تکیه داشت؟ کارل مانهایم در مقاله‌ی تحت عنوان "دموکراتیک شدن فرهنگ"، به این موضوع پرداخت. او معتقد بود که دموکراسی سیاسی تنها یکی از تظاهرات کلی فرهنگی است که می‌تواند در سطوح دیگر نیز نمایان شود؛ پس خارج از حوزه‌ی سیاست نیز می‌توان در پی رد پاهای دموکراسی بود. (مانهایم، ۱۳۸۵: ۲۰) تحلیل ساختاری او از نظام‌های دموکراتیک، گرایش به تعیین خصایص ساختاری فرهنگ دموکراتیک داشت. وی سه اصل اساسی دموکراسی سیاسی را چنین صورتبندی کرد: ۱- نظام دموکراتیک انسان‌ها را به شکل ذاتی برابر فرض می‌کند. (همان: ۲۹) ۲- استقلال فرد را ایجاد و تثبیت می‌نماید. (همان: ۳۲) ۳- نخبگان سیاسی را با روش‌های نوین انتخاب و نظارت برمی‌گزینند. (همان: ۲۷)

او بر این باور بود که گرایش‌های سازنده‌ی وجود دارد که برابری افقی را به جای نابرابری عمودی و سلسله‌مراتبی می‌گذارد. مساله عملی جامعه‌شناسی، دیدن کلیت این فرایند (گشتالت)، است، به علاوه اعتبار بخشیدن به این تصویر کلی، با کمک تحلیل جزئی تغییرات کوچکی که در آن مشاهده می‌شود. (همان: ۲۷) این گرایش‌های سازنده را باید در موضع‌گیری هر فرهنگ، نسبت به مفهوم فاصله^۲ ردیابی کرد. فاصله به مثابه‌ی پدیده‌ی اجتماعی، تنها زمانی قابل شکل‌گیری است که کنشگران اجتماعی، علاقه‌مند به حفظ فاصله‌ی اجتماعی^۳ بین خود و دیگران باشند؛ به ویژه

۱ - تاکیدها و برجستگی‌های داخل متن از جانب نگارنده پایان نامه اعمال شده است.

۲- Distance

۳- Social Distance

هنگامی که از نظر فضایی در مجاورت یکدیگر زندگی می‌کنند. (همان: ۶۳)^۱ اما فاصله در دو شکل عمودی و افقی، امکان بروز دارد. فاصله‌ی عمودی نوعی از فاصله است که از تفاوت‌های کیفی میان افراد یا اشیا و مفاهیم، دفاع می‌کند. بر خلاف آن، فاصله‌ی افقی به معنای به رسمیت شناختن تفاوت‌هایی است که شالوده‌ای کیفی ندارند و به رجحان‌ها و برتری‌های ذاتی منجر نمی‌شوند. همچنین مفهوم فاصله فقط در سطح روابط فردی و گروهی تحقق نمی‌یابد، بلکه می‌تواند شامل رابطه‌ی یک فرد یا گروه با همه اشیا دور و بر آن‌ها، که معنا و اهمیت فرهنگی دارند، نیز بشود. برای مثال، سازماندهی حکومت و کلیسا در عصر الیزابت، بر حسب نظام سلسله مراتبی بود، چرا که چنین نظامی - نظام مبتنی بر فواصل - ساختار اساسی جهان پنداشته می‌شد. در نظام بزرگ انتصابات الهی، هر موجودی جایگاه ویژه خود را داشت و گروه‌های مختلف موجودات، بر اساس سلسله شباهت‌های جهانی به یکدیگر پیوند می‌خوردند. پادشاه برای آنان که در گستره‌ی پادشاهی او بودند به مثابه میکائیل بود در میان فرشتگان مقرب، به مثابه اسقف اعظم بود در میان پیشوایان روحانی، به مثابه شیر در میان سایر پستانداران، به مثابه عقاب در میان سایر پرنده‌گان، به مثابه الماس در میان سایر سنگها و طلا در میان سایر فلزات. در این دیدگاه، مرد برتر از زن بود و سر برتر از دیگر اعضا. (آبرامز، ۱۳۸۲: ۹۳)

بر این اساس مفهوم فاصله، استعداد بروز در حوزه‌هایی به جز روابط انسانی را نیز دارد. به عبارت دیگر، اشیا و فرآورده‌های فرهنگی نیز از هم فاصله می‌گیرند. می‌توان از فرآورده‌های فرهنگی سطح بالا و سطح پایین سخن گفت. این تشبیه فضایی در مورد اشیا مهم و مقدس، بهتر قابل مشاهده است؛ اشیا مقدس را در جایی چنان بالا می‌گذارند که همه برای دیدن آن، سر خود را بالا بگیرند. در سخن گفتن نیز میان امور سطح بالا و سطح پایین، اختلاف وجود دارد. بیان بعضی موضوع‌های سطح بالا، نیازمند کاربرد واژه‌های متین و طرز ادای سنگین و احترام آمیز است؛ در حالی که می‌توان از موضوع‌های سطح پایین، راحت و بی خیال سخن گفت. در حوزه‌ی مسائل جنسی نیز اختلاف میان سطح بالا و سطح پایین، قابل ملاحظه است. ایده آلیزه کردن عشق، در واقع نوعی فاصله‌گزینی از جنسیت است که در آن، معشوق بی عیب و نقص تلقی می‌گردد. (مانهایم، ۱۳۸۵: ۶۶-۶۵)

دموکراسی، حذف فواصل عمودی و سعی در یکسان سازی سطوح، در عین به رسمیت شناختن فواصل افقی است. حذف یا تحدید فواصل عمودی را فاصله‌زدایی می‌نامیم. خصیصه‌ی فاصله‌زدایی، سه اصل اساسی نظام دموکراتیک را شکل می‌دهد. با این حال، مانهایم صراحتاً این خصیصه را به عنوان خصیصه‌ی اساسی فرهنگ دموکراتیک بیان نکرد و به بررسی کامل امکان تقلیل عناصر

۲- در حوزه‌ی اجتماعی فاصله‌گزینی به بهترین وجه به صورت "دور شدن از دیگری" فهمیده می‌شود؛ مثل وقتی که ما از یک شخص خطرناک فاصله می‌گیریم. (همان: ۶۴)

دیگر این نظام، به خصیصه‌ی فاصله‌زدایی نپرداخت. هر چند به وضوح از این امکان آگاه بود: "دموکراتیک شدن کامل، به معنای فاصله‌زدایی ریشه‌ای از همه‌ی موضوع‌هاست، چه انسانی و چه غیرانسانی." (همان: ۱۰۹) بر این اساس، این نوشتار بر پایه‌ی قرائت خاصی از مقاله‌ی مانهایم پیش می‌رود که فاصله‌زدایی را خصیصه‌ی اصلی دموکراسی تلقی می‌کند و تمام خصایص دیگر دموکراسی را بر پایه‌ی آن قرار می‌دهد و بر آن است که چنین قرائتی با روح مقاله‌ی مانهایم هماهنگی بیشتری دارد.

پیش‌تر گفتیم که مانهایم در نگاه خویش به دموکراسی، از سه اصل برابری ذاتی انسان‌ها، فردیت و امکان انتخاب و نظارت بر نخبگان سیاسی یاد می‌کند. اصل اول، یعنی برابری ماهوی انسان‌ها به معنای عدم وجود تفاوت‌های کیفی، میان ابنای بشر است. البته منظور این نیست که همه انسان‌ها از لحاظ کیفیات، شایستگی‌ها و دستاوردها برابرند، بلکه سخن بر سر آن است که هر انسان، تجلی - گاه ظهور یک اصل هستی‌شناختی به نام "انسان بودن" است. (همان: ۲۲) این اصل منکر وجود فواصل عمودی، در سطح انسانیت است. انسان هر طبقه یا قومیت، ملیت یا زبان، از هر نژاد و با هر سلیقه یا منش رفتاری، با دیگر انسان‌ها برابر است. این تلقی لزوماً به تحدید اقتدار می‌انجامد، چرا که امکان ظهور اقتدار مبتنی بر نوعی جهش کیفی از لایه‌های پائین بشری به لایه‌ی نخبگان - که ماهیتاً بالاتر هستند - را منتفی می‌کند. در این شرایط، حداکثر یک تفاوت کمی و غیر اساسی بین رهبران و رهبری شوندگان باقی می‌ماند. (همان: ۲۹) چنین گذاری از تمایز جوهری و کیفی (فواصل عمودی) به تمایزات غیرجوهری و کمی (فواصل افقی)، تنها مختص به دنیای سیاست نیست، چه، می‌توان آن را در همه‌ی حوزه‌ها مشاهده کرد.

در این دیدگاه، تفاوت کیفی میان انسان‌ها وجود ندارد. بر این اساس، تفکر دموکراتیک لزوماً عظمت انسان را نفی نمی‌کند، اما به تفسیر دوباره‌ی آن دست می‌زند، یعنی آن را جلوه‌ای از کمال‌پذیری انسان می‌داند که در واقع میراث عام بشری است. انسان‌های بزرگ، بزرگ هستند، اما نه به خاطر این که جوهر ازلی متفاوت دارند؛ بلکه بدین سبب که فرصت‌های بهتر و عظیم‌تری برای رشد یافته‌اند. (همان: ۳۰) این دگرگونی در ارزشیابی الگوهای انسانی را می‌توان دموکراتیک شدن فرهنگ نامید. (همان: ۲۹) نتایج این دگرگونی، فراتر از آن است که در ابتدا به نظر می‌رسد؛ برای مثال امکان طرح آموزش عمومی، تنها با ظهور فرهنگ دموکراتیک ممکن بود. در فرهنگ‌های پیشادموکراتیک، استعداد یا نبوغ، یک نعمت غیرقابل تقلیل تلقی می‌شد (چیزی جادویی که گروهی از افراد را از بقیه مردم جدا می‌کرد) و آموزش، تنها در جهت به فعلیت در آوردن این نیروی بالقوه بود. در مقابل، ذهنیت دموکراتیک بر انعطاف‌پذیری و امکان آموزش ابنای بشر تأکید می‌کرد. بنابراین، این اصل (اصل برابری ماهوی انسان‌ها) با نفی امکان ظهور تفاوت‌ها و تمایزات